

**شهادت امام حسن عسکری(ع)
و آغاز امامت حضرت ولی الله الاعظم،
مهدی (عج)
۸ ربیع الاول ۲۶۰ هـ. ق**

خورشید سامرا غروب کرد و خورشیدی دیگر سر بر آسمان برداشت؛ خورشیدی مغربی که از مشرق اسلام، سر بلند کرد و چهره غم گرفته شهر را در برکهای از نیلوفر شست. خورشیدی که تاج امامت بر سر نهاده بود و نگاههای منتظر همه اعصار، او را می خواند. او که امام صادق(ع) توفیق خدمتش را از خدا می خواست. همان طفلی که تا لحظاتی پیش از شهادت پدرش، همه از نام او می پرسیدند. امام عسکری(ع) او را بر شانه های ناتوان خود نهاده بود و به حاضران می گفت: «تاج امامت تا لحظاتی دیگر بر سر این طفل خجسته خواهد نشست. که هم نام و هم کنیه جددش رسول خداست. غیبتی طولانی دارد و خضرت به شمار می آید. بسیاری از مردم در دوره غیبتش گمراه می شوند؛ اما خدا آنان را که امامتش را قبول دارند، استوار می گرداند و به آنان، توفیق دعا برای تعجیل در ظهور او می دهد و این سری است از اسرار الهی.» و کودک، گفته های پدر را با جمله ای تأیید کرد. «انا بقیه الله فی ارضه و المنتقم فی اعدائه» 'هم او که می آید و تمام علف های هرز ستمگری را زیر سم اسب خویش لگد می کند و ذوالفقار، التیام دست های منتقم او می شود. هم او که اولین پیکارش در مدینه، انتقام از غاصبان فدک است و امام صادق(ع) فرمود: «آندو را در حالی که بدنشان تازه است، بیرون می آورد و به آتش می کشد.»^۱

سلام خدا بر او و دستان انتقام گیرش.

**پشتوانه های محکم برای دین نوظهور
ازدواج پیامبر اکرم (ص) با حضرت
خدیده (س) ۱۰ ربیع الاول**

مکه، در سیالی از نور فرو رفته است و فرشتگان، فوج فوج از آسمان ها پایین می آیند و سیدسید ستاره بر سر زوج بهشتی، محمد (ص) و خدیجه (ع) می ریزند و برای شادباش به آسمان ها می روند. مکه، غرق سرور و شادمانی است و کعبه، لباس سیاهش را از تن درآورده و خود را با تن پوشی از شمع، آراسته است. زمین و آسمان در شادی، غوطه می زنند و ازدواج بهترین آفریده خدا

و آخرین فرستاده اش را تبریک می گویند. زمین دف می زند، نسیم دست افشانی می کند و فرشتگان، بر سر عروس و داماد، شکوفه های بهشتی می یابند. خدیجه (ع) بر هودجی از نور، به سوی خانه محمد (ص) روانه می شود. خدیجه، نعره های بهشتی، دست رد بر سینه همه علاقه ها و عشق ها کوبیده است و خوشبوترین گل هستی را بر گزیده و به یک غمزه او، از همه جاذبه های دنیا دست کشیده است. او به سوی خانه پیامبر (ص) گام برمیدارد، تا شریک غصه ها و شادی هایش باشد و در روزگار سختی، مرهمی بر زخم های او گذارد. او می رود تا پشتوانه ای محکم برای دین نوظهور او باشد. او می رود تا افتخار همسری او و مادری دخترش را کسب کند و هم صحبت تازه شنیده هایش از آسمان وحی شود.

تو، دست و بازوی خدایی روح خدا بودی

**روز تشکیل سپاه پاسداران انقلاب
اسلامی (۲ اردیبهشت ۵۸)**

سلام بر تو ای سبز طینت! بر تو ای پاسدار میهن و شریعت! آسمان، دعاگوی فطرت خداجویت و زمین، ثناخوان ضمیر حقیقت طلبت باد! تو که دست و بازوی خدایی و اینک در بهار صلح و آسایش، پیام آور دوستی و صلح هستی؛ تویی که ارمغان شهادت، سوغات، روزهای نبرد بود. تویی که بهشت به پذیراییات افتخار میکند؛ تویی که چون موج، متلاطمی؛ تویی که فداکارانه با پیروزیات، دل خانواده های داغدار شهید را خرسند می کردی، تویی که گرد غریبی و تنهایی را از چهره چروک خورده پدران شهید، می زدودی؛ تویی که مری پیکارهای کربلایی هستی، تویی که آزادی را به خانه ها آوردی. تویی که پاسدار حریم اسلام و قرآنی، هشت زمستان سرد، در بلندترین قله های برف گیر غرب نخفتی و هشت تابستان داغ را در بیابان های آفتاب خورده جنوب جنگیدی؛ صفیر بارش گلوله بر فرق دشمنی! تو خروش بانک تکبیری؛ تو عاشورامسلکی! دلیر مردی، تو خاطره سربداران را از یادها محو کرده ای. زلال جان فشانی تو یاد حماسه آفرینان تاریخ را سترده، و آسمان ها پیش جان فشانیات به سجده افتاده اند، تو یاد آور خورشید جمارانی! نامت به جاودانگی بلندترین ستاره های آسمان



در خیالان های دیروز

بزرگمان و خورشیدمرد نظام اسلامی در وصف تو می گوید: «ساعات کار در کارگاهها و کارخانه ها، لحظات عبادت، ساعات ادبی دین به شهیدان، مردمان و مستضعفان جامعه است. سلاح کارگران، کار آنان است که از این سلاح، باید برای تداوم انقلاب، گسستن زنجیر وابستگی و در نهایت، کسب استقلال اقتصادی استفاده شود.» کلام ولایت، زینت بخش تلاش شبانه روزیات باد.

بانوی تغزل های سبز، خواهر آفتاب طوس سالروز ورود حضرت معصومه (س) به قم ۲۲ ربیع الاول
کاروانی خسته از دور، نمایان می شود. شوق، از حنجره ها فریاد می کشد. دسته های گل و شاخه های سبزان انتظار، بیرون می آیند و به سوی گام های کاروانیان به پرواز درمی آیند. صدای هلله به استقبال کاروان پیش می تازد. کسی جلو می رود. کفش هایش را از پای درمی آورد و به گردن می آویزد و رخصت نمی دهد کسی غنان افتخار را پیش از او به دست گیرد. پا برهنه و لگام به دوش، ناقه اش را تا دروازه های شهر واز آن جا تا باغ دل آرای «پایلان» بدرقه می کند. آخر، او مسافر مدینه است؛ خواهر آفتاب طوس است و دختر موسی بن جعفر (ع) که قدم هایش، شهر را آذین بسته است. نگاه ها می سرایند: «ای بانوی تغزل های سبز! شهر من هیچ مهمانی به خوبی تو ندیده است. شهر من به میزبانی تو افتخار می کند و نامش از صفحه کویرها محو شده و رنگ و بوی بوستان های آباد گرفته است. شهر من موهن مهربانی توست. تو زمزمه نسل در نسل مرا اجابت گفته ای. دست های غربت زده ام همیشه خاک بوس آستان غریب نواز تو بوده است. تو خود زائری غریب هستی که دل بر آستان دیگری داده بودی؛ اما دستت به آن آستان بلند نرسید. آستان برادرت رضا (ع) که به شوق واپسین دیدار خورشید رویش، راهی صحرا شدی؛ اینک، شهر من نیازمند کرم توست و هر صبح و شام، سجده بر آستان تو می آورد. سلام صبح و شام ما را بر قدوم مظهرت پذیرا باش!

نام تو، در ردیف نام انبیا روز معلم (۱۲ اردیبهشت)
معلم، بر لوح جان ها نقش دانش و بینش حک می کند و با خامه تعلیم، بر دفتر سپید دل، سرمشق تربیت می دهد. زلال جاری

ایمان، اراده، دوستی، نشاط و جنبش، شکوفا می شود و آسایش را رقم می زند. افتخار از خرمن جوان خوشه می چیند و عزت از آسمان شور او می یابد. امید، دست به دامان اوست؛ فردا به انتظار دانش و بینش او نشسته، تا بندهای وابستگی را از دست و پای آن باز کند و احتیاج ملت و میهن را بر آورد. بیابید در مزرعه جوانی، بذر بالندگی پیشیم و علف هرزهای سستی و کسالت را از زمین مستعد جوانی ریشه کن کنیم، تا فردا در بهار روشنی و روشنایی، گل های معنویتمان شکفته شود. سرسبزی فردا، مدیون همت جوانانی است که بذر تلاش و آینده نگری را در بیابان عمر می یابند و فردا دسته دسته، موفقیت و کامروایی را درو می کنند. پس ای جوان برومند! سستی و رخوت به خود راه مده و به سوی فردا گام بردار. فرخنده باد این روز و فرهمند باد ایام جوانی!

کوشش امروز تو، پشتوانه آسایش فردا است روز جهانی کار و کارگر (۱۱ اردیبهشت ۱۴۰۱ مه)
نشاط امروز ما تحفه دستان مهربان و پینه بسته ای است که تلاش بی وقفه اش، شبها را به روز و روزها را به شب، پیوند داد تا کوشش امروز را پشتوانه آسایش فردا سازد و ایرانی بالنده و سرفراز را به ارمغان آورد. فردای درخشان ما، وامدار تلاش شبانه روزی توست و هیچ کس نیست که مدیون عرق پیشانی و فرسایش دستان تو نباشد. پاداش این دستان زخمی، همان بوسه از بوسه گاه وحی و لبان مترنم قرآن رسول خداست. سلام بر دست های زحمت کش و پینه بسته ات که پیامبر خدا (ص) بر آن بوسه زدا درود بر غیرت و مردانگی تو که دست نیاز را از دامن زندگی، کوتاه کرد. سلام بر بازوان قدرت مند و پرتحرک تو، که چرخ های زندگی را به گردش درمی آورد و وابستگی را از میهن می زداید. سلام ما را پذیرا باش، ای نخل سرفراز ایستادگی و غیرت! همه آبادانی ها حاصل دسترنج و همت والای توست و دستان توانای تو گرداننده چرخ های سنگین سازندگی است. ویرانه های جنگ را تکاپوی دستان تو سامان داد و کودکان آواره و جنگ زده را غیرت تو پناه بخشید. ای شکوه بالندگی که لحظه لحظه مساعی تو، سبزترین ثنیه های عبودیت و بندگی است. مقتدای

کشید. ای بهار آفرینش! ای سبب خلقت! ای دست آویز هستی! مقدمت گل باران! ای آفتاب فروزان ادیان الهی! ای آخرین فرستاده حق به سوی بشر! کعبه از آمدنت در شادی است و آسمان مکه همراز شب های تنهایی خود را یافته است. ظلمت کده های زمین قیام کرده اند و چهره از غبار الحاد می شویند؛ به استقبالت می آیند تا خود را در نسیم دل نواز توحیدیت یله سازند. خورشید، ساقه های طلایی شادی را به هم یافته و آمدنت را آب و جارو می کند. شیشه کفر شکسته و خبر آمدنت در گوش ادیان و اعصار طنین انداخته است. قدومت مبارک ای پیام آور صلح و دوستی!

خورشیدی دیگر بر فراز مدینه عالم میلاد امام صادق (ع) ۱۷ ربیع الاول
خورشید دیگری بر فراز مدینه تأییدن گرفت. خورشیدی در دورترین کهکشان علم و معرفت، که عالم تاب کوچک های تاریخ دانایی شد و فانوس به دستان حقیقت جو را به سوی سرچشمه دانش رهنمون شد. بگذار عاشقانه تر از صداقت سخن بگویم. بگذار بی پرده تر از خورشید، از چهره صادق (ع) پرده بردارم. امروز روز تولد راستی و درستی است. امروز روز تلاؤو خورشید دین، صادق آل محمد (ص) است. شیعه با نام او فخر می فروشد و راه او را سرلوحه خویش قرار داده است. این زبان حیران، چگونه حق ستایش تو را به جای آرد، که در بند واژه هایی نارسا گرفتار است... زبان مدح تو را آسمان سزاوار است. همان جایی که ماوای تو بوده است. امروز ترک آسمان کرده ای و به سوی ما سیه گلیمان آمده ای. ثنای زمینی ام را بپذیر، ای آسمان فرش و سردی ماوا. شورانگیزترین سلامها به استقبال قدوم تو باد، ای راست گفتار و درست کردار!

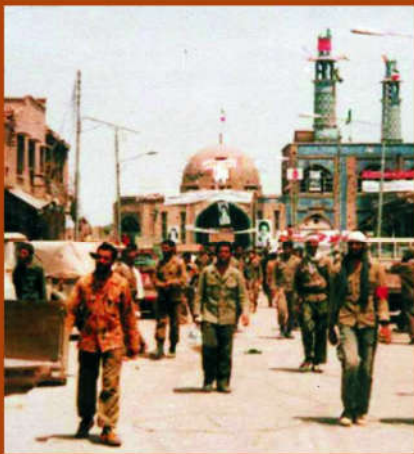
روزهای جوانی؛ بهاری ترین لحظه های عمر روز جوان (۸ اردیبهشت)
جوانی، اقیانوسی از شور و شعور است که موج های تحرک و جنبش، قلب جوان را به تلاطم می اندازد. جوان، نشانه شادابی و نشاط است و بهاری ترین لحظه های عمر، روزهای جوانی است که با شتاب رعد می گذرد، و مانند حرکت ابر، آسمان عمر را می پیماید. زیباترین گل های باغ عمر در باغچه جوانی می شکفتد و عطر دل انگیز آن، تمام کوچه باغ های زمان را پر می کند. گل هایی که با

باد و راه پر رهروت به وسعت کهکشان ها؛ ای همیشه سبز! سلام بر قامت سبز و استوارت، ای پاسدار همیشه بیدار...

آن شب، که پرواز خفاشان، غرور آسمان را جریحه دار کرد ... واقعه طیس (۵ اردیبهشت ۵۹۹)
شب بود و کویر در سکوتی مبهم به خواب رفته بود. آسمان، میزبان ستارگان درخشان بود و نسیم گرم جنوبی، شن های روان صحرای طیس را جابه جا می کرد. کویر بر سجاده صبری خود نشسته بود و نماز شکر می خواند، که ناگهان، پرواز خفاشان شب پرست، غرور آسمان ساکت را جریحه دار کرد. اما، حرمت لاله های خاک، بال های کثیف و سیاهشان را در خاک نوردید. دانه های شن به پاسداری لاله ها آمده بودند تا غوغای کریمه آن ها را زمین گیر کنند. ساعتی گذشت و شب، دوباره در آغوش کویر به خواب رفت و آرامشی دوباره به مهمانی کویر آمد. چند تکه ابر سیاه آمده بودند تا خورشید جماران را از نورانیت و درخشندگی ببندازند. کوچک های آسمان را با سکوتی رموز می کاویدند و در سر، خیال خام پیروزی می پروراندند؛ می خواستند با جرقه به جنگ آفتاب روند! محشری به پا شد. اسرافیل در صور دمید و دانه های شن، خشمگین به پرواز درآمدند و آسمان را در آغوش فشردند! آن ابر های سیاه، دود شدند و در آتش خشم خدا محو گردیدند. فردا آفتاب، نورانی تر از همیشه می درخشید. نامت نورباران باد، ای روز آفتابی خدا.

آن شب، آتش کده های الحاد به سردی گرائید ولادت پیامبر اکرم (ص) ۱۷ ربیع الاول
جاری شور و سرور، در کوچک های خلوت مکه، حکایتی تازه داشت و باد در گوش بلندترین نخل ها از پیش، خبر میرسد و مژدگانی می گرفت. کنگره های کاخ ستم لرزید. دریاچه های کفر خشک شدند. آتش کده های الحاد به سردی گرایید. شب، شراره باران خرسندی شد و روز، بی تاب در طلوع نشست. مکه در تب و تاب فرو رفت و ملائک، سرود آسمانی توحید خواندند. سرانجام با طلوع او شب مخفی شد و خورشید از شرم ساری در پشت ابرهای رحمت، چهره در نقاب خجالت





در بوستان ادب و عرفان او، گل‌های باور دانش‌آموزان را بارور می‌کند و چه زیبا سروده‌اند که معلم بهمان شمع می‌سوزد و بشر را از تاریکی جهل و نادانی، بیرون می‌آورد. رنج امروز او، اعتلای فرهنگ و اندیشه فرداست. او امروز خود را وقف فردای دیگران می‌سازد و با این کار، نام خود را در ردیف نام انبیا برکتیبه تاریخ نقش می‌کند. ای معلم! در نگاه سبز تو، بهشتی از صفا جاری است و در صفحه اول درسات، نام و یاد خدا درخشیده است. قدم در باغ معرفت می‌نهی و وقتی بلور دستانت، کتاب تربیت را می‌گشاید، همه برگ‌های آن سرود لبخند بر لبان خود جاری می‌سازند. کودک دبستانی دل، به رویت گل‌خنده سلام می‌زند و درس شروع می‌شود. از تبار دریایی و مثل موج، بی‌تاب! می‌خروشی و جریان می‌یابی. روز آفتابی‌ات را گرامی می‌داریم.

شهادت: آخرین صفحه سرخ درس زندگی بود سالروز شهادت استاد مرتضی مطهری (ره) اردیبهشت ۵۸

برندگی کلامش آسایش و امنیت خفاشان نورستیز را، از بین برده بود و منطق روشن‌گرانه‌اش، مانند خورشیدی در غار تاریک جهالت، خواب را از دیدگان خورشید گریزشان سلب کرده بود. در روزهای خوش پیروزی، ناگاه بهار، رنگ پاییز به خود گرفت و آواری از غم را، بر سر امت ریخت. شب سیرتان، در آتش کینه می‌سوختند و عاقبت با نیرنگ، آن هم در سیاهی شب، نه در روشنائی و بیداری چشم‌ها، پاره تن امت را از پیکر آن جدا کردند و ناجوانمردانه نغمه توحیدی و روشن‌گرانه‌اش را خاموش نمودند. سلام بر تو ای معلم شهید! سلام بر تو ای استاد فرزانه! سلام بر تو آموزگاری که آخرین صفحه از درس‌های زندگی‌ات، صفحه سرخ شهادت بود! منافقان چنانیکار، اندیشه تابناک تو را، که عصاره اندیشه‌های ناب بود، نشانه رفتند و آن قلب همیشه تبند مالامال از آرزوی خدمت به اسلام را از کار انداختند. سال‌یاد غم از دست دادن تو معلم بزرگ و فرزانه، گرامی!

یازدهمین نمر درخت آفرینش

ولادت امام حسن عسکری (ع) ۸ ربیع الثانی
فرشته‌وار، در کوچه‌های مدینه به پرواز درآمدی و فرشتگان را به طواف خود

فراخواندی و آنها جام‌به‌دست، هفت آسمان، تو را بدرقه کردند تا به کوچه‌باغ حیات بشری رسیدی و آن را با قدومت طراوت بخشیدی. آمدی توفنده‌تر از دریا، شب‌شکن‌تر از خورشید و دل‌انگیزتر از شادی، دریا به احترامت خاموش ماند؛ خورشید، رخ در نقاب خاموشی کشید و شادی، خجل از طراوت تو، آرام به قلب‌ها تراوش کرد. سلام بر تو، ای یازدهمین ثمر درخت آفرینش! سلام و درود فراوان خدا و فرشتگانش بر تو، پدر فرشته موعودی که می‌آید و جهانی را به وجد می‌آورد. سلام و درود فراوان خدا و فرشتگان مقربش بر تو، پدر سرداری که با ذوالفقار از افق کعبه طلوع می‌کند و نهر آزادی را در کویر خشکیده انسان‌ها روان می‌سازد. سلام بر تو و آن لحظه‌هایی که به‌روی زمین و زمان، لبخند زدی و شکوفا شدی و حلقه عارفان و شیفتگان حق را کامل کردی و نوید آخرین سفیر صلح را از خانه خود به‌گوش جهانیان زمزمه کردی. جهان در انتظار فرزند صالح تو به خود می‌پیچد و تو آمدی که جهان در تب سوزان انتظار را با مژده فرزندت مهدی (ع) امید دهی. تو زیباترین آیة ربوبی، تو خوش‌هنگ‌ترین نغمه آزادی هستی! تو نیکوترین خلق پسندیده‌ای! سلام بر تو که پدر همه چشم‌ها و چشمه‌های انتظار! فرخنده میلادت را بر صفحه‌های تقویم دل، گرامی می‌داریم.

در حسرت دیدار برادر وفات حضرت فاطمه، معصومه (س) ۱۰ ربیع الثانی

بیماری، رنج سفر و دردمندی، روح خسته و داغ‌دهدات را در آرزوی دیداری دوباره با برادر، بیش‌تر می‌آزارد و اینک در بستر بیماری، دور از خانه و کاشانه، لحظه‌های آخر عمر خویش را سپری می‌کنی. پنجره‌ها به سوی غروب، نشانه می‌روند و آفتاب، کم‌کم گیسوان طلایی‌اش را از جلوی پنجره، کنار می‌کشد و تو هم‌چنان تصویر خاطرات روزهای مدینه را در دل، قاب‌گرفته‌ای؛ شهر مادرت فاطمه (ع) که عطر یاس حضورش همیشه به مشام می‌رسد؛ اگر چه قبر مادرت بینشان است، اما فاصله‌اش با دل‌های شکسته، ابتدای بی‌فصلگی است. بستر بیماری، مهبای پرواز تو شده است و فروغ مهتاب‌گوشت از آسمان، رخت‌برمی‌پندد. ای خواهر محنت کشیده رضا! ای سفر کرده به شوق دیدار

رضا! و ای جا مانده از واپسین دیدار برادر! حرم نورانی و ضریح مشکل‌گشایت، هنوز بوی مدینه می‌دهد؛ بوی شهر پیامبر (ص) را، که آن را به اشتیاق دیدن روی رضا (ع)، ترک کردی و آواره بیابان‌ها شدی. نهر جاری مناجات، همیشه از چشمه دل زائران تو جریان دارد؛ اما امشب، صدای جویبار اشک در همه‌جا ناله‌ها مخفی است. ضریح مطهرت، رخت سیاه بر تن کرده و هنوز عزادار غربت و اندوه التیام‌نیافته‌ت هست که دور از وطن، رحلت کردی و در حسرت دیدار رضا (ع) جان دادی! رحلت غریبانه‌ات بر زائران و دل‌بستگان به ضریح منورت، تسلیت!

خرمشهر؛ شهری در آسمان سالروز آزادسازی خرمشهر (۳ خرداد)

طفلی آواره و جامانده از دامان مادر انقلاب، به دامان وطن بازگشت. آسمان، باران شادی بر پیکرهای خسته و خاکی پیکارگران بارید و میدان رزم، گلستانی از آزادی شد. عطر طنین تکبیر، آسمان را برداشت و مسجد جامع شهر با کوله‌باری از غصه، بار خود را بر زمین گذاشت و چون مادری فرتوت و خسته، فرزندان خاکی‌پوش خود را که به جنگ دیورفته بودند، زیر بال‌پیر خود گرفت. گل‌دسته‌هایش با حنجره‌ای زخمی سرود اذان خواند و خرمشهر آزاد شد. شهری که هنوز دیوارهای آجری‌اش، جای پنجه شغال‌ها را برتن دارد. هنوز سنگ‌فرش خیابان‌هایش، بوی شهادت می‌دهد. هنوز از زیر آوارهایش، صدای کودکان معصوم، به‌گوش می‌رسد. اما خرمشهر، به‌همین خلاصه نمی‌شود؛ خرمشهر شهری است در آسمان که فقط نامش بر زمین مانده است. چه بسیار پرستوهایی که در دامان آن پرواز آموختند و چه فراوان شقایق‌ها که در دامان خون‌رنگ آن پرورش یافتند. سلام و درود خدا بر تو و لاله‌های آرمیده بر دامت. در بهار آزادی، جای همه شهیدان این فتح بزرگ سبز سبز باد!

بی‌نوشت‌ها:

۱. صراط‌المستقیم، ج ۲، ص ۲۳۱
۲. اثبات‌الهدایه، ج ۷، ص ۱۶۸
۳. پیام مقام معظم رهبری، به مناسبت روز جهانی کارگر، ص ۷۷